



۲۰۱۶/۰۶/۱۴



احسان الله مایار

نادر افغان داستان فرزند مهاجر تا پادشاهی

قسمت یازدهم

در اخیر قسمت دهم خواندیم که: بچه سقاء از دیدن غندمشر علیشاه خان تعجب نموده و پرسید: «تو چطور آمده یی؟ به جوابش گفت: چون وعده کرده بودم آمدم.» دو روز بعد از مراجعت غندمشر علیشاه خان، مارا دوباره به محبس ارگ بردند.

اینک به ادامه گذشته :

در بالا گفته شد که محمد صدیق تحت نظارت احمد زائی ها بود، همینکه غوث الدین نفر خود را از دیره کشید، محمد صدیق از لحظه استفاده کرده به کابل نزد بچه سقاء رفته و به رتبه نایب سالاری نائل شد. وی با یک قوه هفت هزار نفری به طرف گردیز حرکت کرده بود و به گردیزی ها اخطار داد که اگر تا سه ساعت دیگر تسلیم نشوند، بالای شان تعرض خواهد شد. اهالی گردیز در دو راهی قرار گرفته بودند، که آیا تسلیم شوند و یا در مقابل قوای منظمیکه گردیز را محاصره کرده بود، بجنگند؟ حضرت نورالمشایخ که در آن موقع در گردیز بود، مردم را از خونریزی و برادر کشی منع نمود و می خواست تا موضوع از طریق مفاهمه حل و فصل شود. اهالی گردیز که به فیصله ای نرسیده بودند، به سردار شاه ولی خان مراجعه نمودند، شاه ولی خان گفتند: «اگر هیچ کدام از شما مرا همراهی نکنید، من به تنهایی ایستادگی خواهم کرد.» عبدالغنی خان پسر لعل گل خان (بعدها به رتبه قلعه بیگی رسید) از بین جمعیت به آواز بلند گفت: «تسلیم شدن به سقاء مرگ بی شرف و ایستادگی مرگ با شرف می باشد.» این را گفته و با تفنگ خود جانب میدان طیاره که قوه سقاوی از آن طرف می آمد، روانه شد. اهالی گردیز که گرد هم جمع شده بودند او را تعقیب کردند. گرچه تعداد شان بیشتر از شش صد نفر نبود ولی با مردانگی جنگیدند و دشمن را از میدان طیاره عقب راندند.

احمد زائی ها که استقامت گردیزی هارا دیدند، از عقب بالای سقاوی ها حمله ور شدند و همچنین طوطاخیل ها و منگل ها که از طرف سپه سالار از سجنک فرستاده شده بودند از دو جناح بالای عساکر سقاوی حمله نموده، سبب شکست و رجعت آنان به قلعه سفید شده و از آنجا با استفاده از تاریکی شب طرف لهوگرد رفتند. اسلحه و جبه خانه زیادی به دست گردیزی ها و اقوام مهاجم افتاد. محمد صدیق نایب سالار که زخم برداشته بود به سهاک برده شد. در اثر پلان گذاری و اداره شاه ولی خان اهالی گردیز و دیگر اقوام، عساکر سقاوی را شکست داد و سرشار از فتوحات نزد شاه ولی خان آمده و در نظر داشتند تا مرم سهاک، محمد صدیق را که نزد شان پناه گزین بود، تسلیم دهند و اگر نپذیرند تقاضای خود را با زور بالای شان تحمیل نمایند. اهالی سهاک

از این پیشنهاد شانه خالی کرده، گفتند: «محمد صدیق را از بین خود می رانیم، اما به شما تسلیم نمی کنیم، ولی جنگجویان به تسلیمی محمد صدیق پافشاری داشتند.

سردار شاه ولی خان، سعی نمود تا آنان را از حمله بالای سهاک منصرف سازد، چه برادر کشتی و تفرقه قومی را سبب می شد، اما مثمر واقع نشد و بالای سهاک حمله صورت گرفت. در اوایل پیشرفت نمودند، چنانچه اهالی سهاک چندین قلعه خود را تخلیه کرده عقب نشینی کردند. ولی قوه سقاوی که به لهوگرد بودند، از راه خروار خود را به سهاک رسانیده، با جنگجویان مقابله نمودند و جنگ سختی بین شان در گیر شده و منجر به شکست احمدزایی ها گردید و مجبور شدند تا به گردیز عقب نشینی کنند. این شکست شاه ولی خان را محبور به ترک گردیز ساخت و همچنین احمد زایی و دیگر اقوامیکه بالای سهاک حمله برده بودند، پراکنده شده به قریه های خود برگشتند.

سپه سالار نادر خان بعد از دریافت شکست، اقامت خود را در سنجک لازم ندید و با چند تن از خوانین معیتی روانه جاجی شدند.

مسافرت پرمشقت و راه ناهموار بود، مجبور شد شب را در یکی از قریه جات هزار درخت سپری نموده و صبح هنگام به حدود جاجی رسیدند. بعد از توقف مختصری به راه خود ادامه دادند مواصالت شان به شیگه مصادف به جرگه بی بود که از طرف شاه محمود خان دایر گردیده و همه زیر درخت بزرگی تجمع نموده به جر و بحث مصروف بودند.

ورود غیر منتظره سپه سالار نادر خان از یک طرف باعث خوشی گردید و از جانب دیگر سبب حیرت مردم شده و هر کدام علت را پرسیدند.

سپه سالار با وصف خستگی راه، در حالیکه بالای اسپ سوار بودند، به حلقه جرگه نزدیک شده و با آواز رسا گفتند: «دشمن بالای گردیز حمله کرد، قوای گردیز و اقوامیکه محاربه می کردند، به شکست مواجه شدند، بنابراین آن من هم مجبور شدم تا اینجا بیایم. گمان نبرید که می خواهم از سرحد خارج شوم زیرا اگر مقصدم خارج شدن می بود راساً به گل غندی که از اینجا فاصله ندارد می رفتم. من برای خارج شدن به وطن نیامده ام، بلکه آمده ام تا به یاری خداوند مملکت را از شر دزدان خلاص کنم. بچه سقاء برای سر من و برداران من انعام زیادی گذاشته است، لیکن می دانم که شما با این انعامات نظری ندارید. عزم من نجات وطن است و از شکست ها دلنگ نمی شوم. میدانم به خواست خداوند کامیاب می شویم. باید متیقن باشیم که وطن از فتنه سقاء به کمک خداوند نجات می یابد.» در این اثنا سربلند خان (نائب سالار) که از سرکردگان قوم جاجی بود، دهل را از دهلچی گرفته و طبل جنگ نواخت، هیاهو از جمعیت برخاست و همه به یک آواز گفتند: «سپه سالار چه می خواهی؟ به کجا حمله کنیم؟ منتظر امر می باشیم.» سپه سالار با آنان به مذاکره پرداختند که چند ساعتی را در بر گرفت. سپه سالار گفت که فیل از حمله بالای کابل باید کشیده گی که بین اقوام جنوبی بعد از جنگ گردیز رخ داده، رفع گردد و تا زمانیکه همه اقوام سمت جنوبی متفقاً برای نجات وطن آماده نشوند، به طرف کابل حرکت نخواهیم کرد. بدین منظور باید هیئتی تشکیل داده، به گردیز بفرستید و همچنین هیئتی به سمت مشرقی که آنان آماده تعرض بالای کابل می باشند فرستاده شود، تا این تعرض متفقاً اجراء گردد.

موضوع مهم دیگر، فرستادن یک قسمت قوای دست داشته جانب دومندی بود تا آنجا رفته منتظر اوامر بعدی باشند.

سران اقوام بعد از یک روز هیئت‌هایی را که قرار بود به طرف گردیز و سمت مشرقی فرستاده شوند، معرفی نمودند و همچنین آمادگی یکتعداد از قوای موجوده را جانب دومی اطلاع دادند.

هیئتی تعیین شده به صوب گردیز حرکت کردند. سردار شاه محمود خان در رأس قواییکه عازم دومی بود تعیین گردید و تماس با مشرقی را نیز به وی واگذار کردند.

بعد از یک هفته اطلاعیه هیئت گردیز رسید: «از رسیدن خود‌ها به عموم اقوام اطلاع دادیم و به حدود طورخیل اجتماع عمومی شد، در بین خود چنین معاهده کردیم و به حاشیه قرآن تحریر نمودیم و نماینده‌های اقوام آنرا امضاء کردند. قرآن کریم را برای شما فرستادیم. مضمون معاهده قرار ذیل است: «اقوام گردیز، منگل و احمدزائی در بین خود مدعی‌گری نداشته و متفقاً به اتفاق دیگر اقوام افغانستان برای پیدا شدن و انتخاب یک پادشاه صحیح عمل می‌کنیم. ملک وزیر خان جاجی را بحیث حاکم و سر کرده اقوام انتخاب کردیم و از هر طایفه چهل نفر به زیر دستی حاکم مذکور مقرر می‌کنیم، تا لشکر جمع‌آوری نماید و هر فرد به تعمیل اوامر سپه سالار صاحب مکلف می‌باشد اگر شخصی از این تعهد تخلف نماید به دادن سه هزار روپیه جریمه مجازات خواهد شد و اگر کسی به مال کسی نقصان رساند مال از او گرفته و جریمه هم می‌شود و اگر به جان کسی نقصان رساند قصاص خواهد شد. یک تعداد افراد از هر قوم برای محافظت گردیز تعیین شده، باقی یک لشکر با لشکر جاجی که تحت امر جرنیل شاه محمود خان است، می‌فرستیم. اگر کسی خلاف این امر حرکت کرد، کلام الهی خصم‌جانش باشد.» (امضاء عموم نمایندگان قوم)

قوای تحت اداره جرنیل شاه محمود خان به قاسم خیل رسید و قرار هدایت قبلی به مشرقی اعزام گردید و با سران لهوگرد تماس برقرار شد. به اساس تعهد نامه‌ایکه امضاء شده بود ۲۵۰ تن از اهالی جاجی به قوای شاه محمود خان پیوسته و آمادگی خود‌ها را برای حمله باز داشته، تفهیم نمودند، که تا رسیدن امر ثانی باید منتظر بمانند.

در آن هنگام به سپه سالار اطلاع رسید که بچه سقاء قوای خود را به «کاریز درویش» که مرکز قوای سقاوی بود، تقویه بخشیده است، سپه سالار موقع را برای پیاده کردن پلان حمله بالای کابل مناسب دانستند. چون بارها آرزومندی خود را برای وحدت عمومی اقوام، تفاهم و اشتراک دسته جمعی اظهار نموده بودند، ساحة عملیات خود را وسیع تر نموده برای مردم قندهار، هزاره جات و دیگر اقوام هیئت‌ها و مکاتیب متحد المال ارسال گردید و هیئتی برای خریداری غله به «میرزکه» فرستاده شد.

به شاه محمود خان هدایت داده شد تا به کاریز درویش حمله برده و همچنین به قواییکه به «جاجی» و «چمکنی» بود، امر صادر شد تا با دیگر قوا یکجا شده بر گردیز حمله نموده و بعد از تصفیه قوای سقاوی از راه کوتل «تیره» به لهوگرد پائین شوند.

سپه سالار نادرخان علاوه هیئتی به وزیر و محسود که قبلاً آمادگی خود‌ها را برای خدمت به وطن اظهار نموده بودند، فرستادند که عبارت بودند از نواب خان، جان گل خان و عبدالرحیم خان.

نا گفته نباید گذاشت که نشر خبر اصلاح به اهتمام محمد نوروز خان بین اقوام جنوبی، هزاره جات، غزنی، وردگ و لهوگرد پروپاگند های سقاوی را ضعیف و مردم را امیدوار می‌ساخت. شاه محمود خان قرار هدایت جانب میرزکه حرکت کرده و به اقوام طوطاخیل و احمد زائی که قبلاً آنجا رسیده بودند پیوست. در «سید کرم» تصادم شدیدی بین قوای شاه محمود خان و قوای سقاوی رخ داد. قوای سقاوی تاب مقاومت نیاورده و مجبور به

عقب نشینی گردید. به تعقیب آن در حالیکه شاه محمود خان مصروف پلان گذاری برای حمله بالای لهوگرد بود خبری دریافت کرد که قوای تازه دم سقاوی رود را عبور کرده و شب هنگام در آن نواحی خواهد رسید. جنرال شاه محمود خان ناگزیر با گرفتن ترتیبات لازمه در بلندی های «تور و سپین» که بین «میرزکه» و «مچلغو» واقع است راه پیش رفت را بر قوای سقاوی مسدود نموده و محاربه شدیدی بین دو قوه صورت گرفت که در نتیجه قوای سقاوی با دادن تلفات، اسراء و ذخایر، پا به فرار گذاشتند.

شاه محمود خان قسمتی از قواء را تحت امیر سید عبدالله خان شاجی که در چندین جنگ با ایشان بوده و صفت معاونیت شان را داشته گذاشته و خود به استقامت کابل جانب لهوگرد حرکت کردند.

عساکر معیتی شاه محمود خان در طول راه، عساکر سقاوی را عقب رانده تا قلعه «گد منگل و بالا ده»، درفاصله سه گروهی گردیز واقع است، چندین برخورد بین شان صورت گرفت که منجر به سقوط قوای سقاوی و به دست آوردن چند میل توپ و ذخایر گردید و قوای سقاوی را در قلعه گردیز تحت محاصره قرار دادند.

ازجانب دیگر سپه سالار نادرخان، سردار شاه ولی خان را موظف ساخت تا به دومندی رفته و بعد از رسیدن اقوام وزیر و غیره حمله را بالای کابل آغاز نماید.

روی این ملحوظ ایشان با یک تعداد روانه «دومندی» شدند و در مواصلت به «قاسم خیل» با اقوام ازره، سرخاب و دومندی داخل مکاتبه شده و دعوت نامه ها برای جمع آوری قوا فرستادند.

قراریکه انتظار می رفت، لشکر وزیر به جاجی رسید و از طرف سپه سالار از آنان استقبال به عمل آمد و ضمن ملاقات با سران، سپه سالار خط مشی خود را با ایشان در میان گذارد و هدایت لازمه داده شد تا قوای وارده به دو قسمت دسته بندی شده، یک قسمت به گردیز نزد شاه محمود خان و حصه یگر به دومندی نزد شاه ولی خان سوق داده شود. علاوه هدایت صادر گردید تا به ملکان لهوگرد اطمینان داده شود که لشکر جنوبی به جان و مال کسی غرضدار نخواهد شد و همکاری شان در زمینه جلب شود. در این هنگام قوماندان سقاوی جنرال محمد عمر خان که در «کاریز درویش» بود طرفداری خود را به سپه سالار نادر خان اعلان نمود.

سردار شاه ولی خان بعد از گرفتن ترتیبات لازمه، جانب خوشی حرکت نموده و یک قسمت از قوای دست داشته برای گرفتن تنگی واقجان (واغجان)، بدان صوب سوق داد. تنگی واقجان فتح شد و اسلحه و مهمات به دست آمد. ولی همینکه به خوشی بر گشت دو غند سقاوی از کاریز درویش حمله برده و تنگی واقجان دوباره به تصرف آنان در آمد. قوای شاه ولی خان مجبوراً بار دوم به تنگی واقجان حمله برده و قوای سقاوی را عقب راند و همچنین دو غند عسکر سقاوی را که در «محمد آغه» بود، شکست داده و تا قلعه درویش تعقیب شان نمود و محاصره کرد.

سردار شاه ولی خان بعد از مواصلت قوای معیتی الله نواز خان در چهار آسیاب، قوای خود را به دو دسته تقسیم نمود. یک دسته را تحت قیادت الله نواز خان و محمد گل خان امر حرکت به استقامت کابل از راه «سیاه بینی» و قلعه «حشمت خان» داده و متباقی آنها را به همراهی خود از راه «چهل ستون» به طرف کابل حرکت دادند. در بالا گفتیم، سردار شاه محمود خان بعد از آنکه سید عبدالله خان شاجی را با یک قسمت از قوای دست داشته برای اشغال گردیز موظف ساخت و خود قرار امریکه از جانب سپه سالار صادر شده بود، برای تقویه قوای شاه ولی خان جانب کابل حرکت کرد. در تنگی واغجان سر راه قوای سقاوی واقع شدند که از کاریز درویش

آمده و می خواستند قوای شاه ولی خان را تعقیب نمایند. قوای سقاولی که در صدد آن بودند تا هر چه زودتر خود را به کابل رسانده با دیگر قوا ملحق شوند، راه تنگی وردگ را در پیش گرفتند، ولی در آنجا از طرف وردگ ها و دیگر اقوام مورد حمله قرار گرفته و تلفات زیادی دادند و اسلحه و مهمات فراوانی به جا گذاشتند.

در این مورد بی جا نخواهد بود تا گفت و شنودیکه شاهد آن بودم با خوانندگان در میان بگذارم.

روزی سید شریف خان فرقه مشر، سر یاور اعلیحضرت نادر شاه گفت: «اعلیحضرتا یک سوالیکه نزد من پیچیده و غامض است، اگر اجازه بفرمایید می خواهم به عرض برسانم، فرمودند «بگو!» سید شریف خان گفت: «منطقه دومندی تحت نفوذ سردار شاه محمود خان بود، در آنجا چندین جنگ با سقاولی ها کرده بود و با اراضی آنجا بلدییت کامل داشتند، شما مفرزه قوای وزیر را آنجا فرستادید و امر تعرض بالای کابل را به سردار شاه ولی خان دادید. اعلیحضرت به جواب فرمودند: «سردار شاه ولی خان اولاً با وزیری ها سابقه داشت و در زمان حرب استقلال قوماندان آنجا بود و ثانیاً هر گاه به سردار شاه محمود خان امر تعرض بالای کابل را می دادم، کامیاب نمی شد. اسباب موجهه را می خواهی بدانی سردار شاه ولی خان امریکه میگیرد بلادرنگ به اجرای آن می پردازد از آن رو وی را امر حرکت جانب کابل دادم که باید به سرعت هر چه تمامتر اجرا می شد وقفه و معطلی پیش نمی آمد. به تعقیب آن به شاه محمود خان امر دادم تا قوای شاه ولی خان را تعقیب کند که آن را خودت نوشتی. سردار شاه محمود خان دور روز بعد به شاه ولی خان پیوست زیرا تنگی واغجان را گرفته و سر راه قوای سقاولی که از کاریز درویش آمده و به تعقیب شاه ولی خان می رفتند تا آنها را تار و مار نکرد، پیش نرفت و بعد از مطمئن شدن سقوط قوای سقاولی به شاه ولی خان پیوست. شاه ولی خان در محاربات شمشیر من و شاه محمود خان بازوی من است. یک صاحبمنصب باید زیر دستان خود را با تمام صفاتیکه دارند، بشناسد تا از عهده و وظیفه محوله بر آمده بتواند.»

بر گردیم به موضوع، سردار شاه ولی خان از یک طرف از راه چهار آسیاب و از سوی دیگر از راه چهل ستون کابل را زیر حمله انبوری گرفته تا ارگ پیشقدمی کرد و قوای پردل را که خود را به قسمت ده کیپک رسانده بود، شکست داد. با سقوط پردل آخرین امید بچه سقاء از بین رفت.

در آن زمان من (اسدالله سراج) به ارگ محبوس بودم، هفت تن از خانواده محمد اکبر خان قوماندان که از ارغنده بودند، وزیرمالیه مرحوم محمد هاشم خان، غند مشر علی شاه خان (سلیمان) و محمد نعیم خان (برادر زاده سپه سالار نادر خان) در یک اطاق به سر می بردیم. کپتان محبس از باشندگان کلکان بود و از شخص بچه سقاء گرفته تا همه مربوطینش به وی احترام می گذاردند و او را کاکا خطاب می کردند. موصوف یکی از سپاهیان سابقه اردل بود و همواره از دوره سپاهی گری خود یاد می کرد.

کپتان بعد از نماز صبح، چندین بار از اطاق خارج شده و بر گشت و بسیار مضطرب به نظر می رسید و چون مطمئن گردید که در اطاق به جز ما کسی نیست گفت آوازه است که نفری نادرخان به چهار آسیاب رسیده اند. آنوقت فهمیدیم که علت پریشانی کپتان چیست.

چند ساعت کپتان دوباره بر گشت، ولی این بار نتوانست نگرانی خود را کتمان کند و گفت: «معلوم می شود که نادرخان پای خود را لچ کرده، می خواهد کابل را بگیرد. امیر صاحب (بچه سقاء) بچه های کوهدامن را فرستاده تا دم شان را بگیرد. ...»

روز بعد صدای شلیک تفنگ شنیده شد، یک میل توپ ۹ پین را بالای دروازه ارگ جائیکه ما محبوس بودیم، آوردند و شروع به فیر بالای کوه آسمانی کردند، پس معلوم شد که کوه آسمانی اشغال شده بود. این انداخت دوام داشت و یک توپ ۱۰۵ فرانسوی از داخل باغچه ارگ نیز بدان طرف آتش می کرد. روز بعد ارگ تماماً زیر محاصره در آمد، از حصه گنبد کوتوالی بالای ارگ فیر می شد از انرو ما نمی توانستیم از اطاق محبس خارج شویم. ساعت های ۲ و ۳ بعد از ظهر بود که یک مرمی به اطاق متصل جبه خانه فیر شد و آنجا را آتش گرفت و به تعقیب آن مرمی دیگری به قسمت جنوبی دیوار ارگ اصابت کرد که خاک و گرد زیادی بلند شد. بچه سقاء برای آنکه ارگ از تعرض در امان باشد، عایله سپه سالار را بدانجا انتقال داده بود.

سردار شاه ولی خان طی نامه ای جریان را به سپه سالار رسانده طالب هدایت شد و علاوه داشت که معطلی سبب ضیاع وقت خواهد شد، چه احتمال دارد که قوای بزرگ سقاوی که در شمالی جمع شده به کابل حمله برند. منتظر امر شما هستیم. سپه سالار چند سطر مختصر که شاهد خود گذری در مقابل منافع ملی می باشد به قلم خود تحریر نموده بود: «برای نجات وطن فدا کردن عیال و اولاد را قیمت نمی دهم و حافظ حقیقی خداوند است، شما بدون معطلی بالای ارگ آتش کنید».

در باغ عمومی یک ضرب توپ فرانسوی ۱۰۵ فرانسوی آماده آتش بود. کندک مشر محمد یعقوب خان که از فارغ التحصیلان مکتب توپچی فرانسه بود توپ را به نشان توجیه کرد و می خواست فیر کند. قرار گفته محمد یعقوب خان، سردار شاه ولی خان گفت: «می خواهم شخصاً امر سپه سالار را اجرا کنم چه عایله خودم نیز در ارگ می باشد و توپ را فیر کرد.»

ادامه دارد